نگاه

دریاب ایسمی که زولا باب کرد

حسین فراستخواه

جالب است که بعد از هفتادسال هنوز می‌توان درباره زولا حرف زد. حتی اگر این چیز مهمی را اثبات نکند. نخستین‌بار در دهه‌های ۱۳۲۰ یا ۱۳۳۰ شمسی بود که آثاری از او به فارسی ترجمه شد. چهار اثر (انسان وحشی/ رؤیا/ هوس/ چهره یک زن) در یک‌سال (۱۳۲۵) از یک مترجم (محمود پورشالیچی) منتشر شد. پنج‌سال بعد (۱۳۳۰) ترجمه‌هایی از علی‌اکبر مصوم‌بیگی و محسن هنرباز درآمد. زولا و زندگی/ ترز راکن)، سه‌سال بعد (۱۳۳۳) چهار اثر دیگر (پولین/ سایه مرگ/ خون و چند داستان دیگر/ نانا) با ترجمه محمدعلی خندان، نسترن جامعی، شجاع‌الدین شفا، و محمدعلی شیرازی منتشر شد. ده دوازده‌سالی از تب‌وتاب افتاد تا اینکه در ۱۳۴۵ مجتبی عشق‌پور «شب عروسی» را ترجمه کرد. یازده‌سال بعد (۱۳۵۶) سروش حبیبی «ژرمینال» را ترجمه کرد. ده اثر دیگرش هم در دهه شصت منتشر شد. یک اثر در اوایل دهه ۷۰ و یک اثر در سال ۸۸. این‌ها بدون احتساب تجدیدچاپ‌ها یا ترجمه‌های مجدد است. حالا در میانه دهه ۹۰ همچنان داریم درباره زولا حرف می‌زنیم. اما زولا مربوط به همان دهه‌های ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ ما بود به‌هرحال.

•••

زولا به سن مقدس چهل‌سالگی رسیده بود (۱۸۸۰) که مقاله‌ای درباره ناتورالیسم نوشت و در آن به توضیح منظورش از این اصطلاح پرداخت. چون به نظرش می‌رسید بعضی‌ها هنوز ملتفت نشده‌اند که وقتی حرف از ناتورالیسم زده می‌شود، درواقع راجع‌به چی حرف زده می‌شود. در طول زندگی‌اش به عرصه‌های مختلف ادبیات سرک کشید و خودش را درگیر بعضی مناقشات ادبی کرد. بااین‌حال از یک لحاظ عمده، اسم و رسمش با نظریاتی که راجع به ناتورالیسم طرح کرد گره خورده است. و خلاصه در میان خیل پدران، او هم بخت پدرشدن را به دست آورد و پدر ناتورالیسم شد.

ظاهراً کم نبودند کسانی که فرق بین «رئالیسم» و «ناتورالیسم» را درست ملتفت نمی‌شدند. البته فهم این فرق کار چندان سختی هم نبود و احتیاج به قوای عقلی و ادراکی فوق‌العاده‌ای نداشت. رئالیسم، خیلی ساده، قرار است زندگی را با درجه بالایی از واقع‌نمایی نشان دهد. آن‌وقت از دل این اهتمام همه‌جانبه برای نشان‌دادن بیشترین حد از واقعیت، ناتورالیسم درمی‌آید. که قرار است زاویه دید و محل جلوسر رئالیست را باز هم جلوتر ببرد. یعنی دیگر واقعیت را فرو کند توی چشم آدم؛ در این حد حال به‌همزن. که گاهی اوقات ناتورالیسم را «رئالیسم‌زننده» هم خوانده‌اند.

ناتورالیست‌ها حرفشان این بود که رئالیست‌ها اصلاً آن‌طور درخور و پسنده، تمام جوانب و ابعاد زندگی را تحویل نمی‌گیرند و به‌جا نمی‌آورند. مسئله‌شان سر «نشان‌دادن همه‌چیز» بود و می‌گفتند که باید همه چیزی را که ربط و اتصالی با زندگی دارد، نشان داد. ناتورالیست جماعت، بقه رئالیست‌های بینوا را چسبیده بودند که شماها در به تصویرکشیدن چیزهایی که ناخوشایند و زشت و نکبتی‌ست، دست و بالتان می‌لرزد و کم‌وقوفی می‌کنید. در نتیجه خودتان بیش از هر چیز متمرکز شدند بر همان جنبه‌ها و ابعاد.

به عقیده آنها بشریت در تله نیروهایی اسیر مانده که از کنترل خارجند؛ در چنبره جهانی یکسر دشمن‌گون که امکان گریز و خلاصی از آن نیست. آن وقت اگر بشریت ملتفت این تله نشود، با آن که راه و چاه فرار آن را یاد بگیرد، نتیجه‌اش به یک سطح حیوانی تنزل می‌یابد. به‌طور کلی می‌شود گفت که رئالیسم قائله ناتورالیسم یک‌جور جبرگرایی بدبینانه است، یعنی آدمیزاد اساساً قادر نیست مهار سرنوشتش را به دست بگیرد.

با یک همچو فلسفه‌ای است که ناتورالیست‌ها اغلب تصویری که از بشر ترسیم می‌کنند، او را اسیر و گرفتار یک‌جور قفس یا یک وضع و اوضاع می‌بینند که چرفت و کج‌تنگ و ترشی مثل قفس و تور تله مله و این ماجراها نشان می‌دهد. آن وقت در تصویری که از این عکس‌برداری ظاهر می‌شود، آدمیزاد به هیئت حیّ و جانور و حیوان در می‌آید. ناتورالیست‌ها این ایماژ جانورگونه را برای بزرگ‌کردن مدعیات همین آمیزادی به کار می‌برند که کنترل اوضاع و اختیار تمناها و امیال و اندیشه‌هایش از دستش خارج است و در نهایت به درجه سبعیت و دمدمنی تنزل می‌یابد. امیل زولا فرانسوی و فرانک نورین امریکایی نصف بیشتر اشتهارشان را از همین نسبت‌دادن ایماژهای جانورگونه به آدمیزاده به دست آوردهاند که دست آخر نشان بدهند بشریت از فقدان اصلاح رنج می‌برد.

ناتورالیست‌ها نیت کرده بودند که درچه وقفه‌نمایی را تا ته بچرخانند. تا جایی که کله منجر به این می‌شد که توصیفاتشان له و لوده شود. بسیار اتفاق می‌افتد که یک همچو ناتورالیست آتشی مزاجی در توصیف اشیاء و چیزها صبر و قرار خوانده را سر می‌برد و شور واقع‌نمایی را درمی‌آورد. این عیب به‌خاطر اصراری‌ست که نویسنده در دادن تصویری مطلقاً دقیق از موقعیت به خرج می‌دهد، و توصیفات مفلق و شاقی که بر چیزها و موقعیت‌ها تحمیل می‌شود. آنها را یاد حوصله سربر و ملال‌آور می‌سازد.

نهایتاً این مجاهدت کسانی‌ناپذیر برای مواجهه حقیقی، مبوه‌مو و تمام و کامل با زندگی، ناتورالیست کرامی ما، بیش از نویسنده رمانتیک، زندگی را از ریخت می‌اندازد و مشکل و قیافه کج و معوجی از آب درمی‌آورد که یا نیب، یا عزم جزم‌کردن برای نشان‌دادن سوی واقعی زندگی و در نتیجه تمرکز بر ترشی و نکبت و ابتذال در آست که نویسنده ناتورالیست این بار جا را مرتبا از تنچه هر چه و ساحت دیگری فلکی می‌کند و انگشت بر شقیقه آن می‌نهد. نویسنده رئالیست و هم‌الیش آست که زندگی سوی زبون و کثیف و نفرت‌بار دارد. اما اغلب سوی خوش و خرمش را نشان می‌دهد. نشان داد. پس اگر در کار زولا یا پیروان او نوعی رئالیسم عریان، یا به قول خودی جیمز «رئالیسم کثیف» دیده می‌شود بی‌اندیلیل است که این نویسندگان خودشان را طرح به رعایت اصول و آداب معمول و ملاحظه‌های رایکارانه نمی‌دانند و آنچه را هست به طور وقیق و موشکافانه می‌نویسند. مثلا توصیفی که زولا در «نانا» از اسب‌دوانی به دست داده به دری دقیق است که به قول لوکاچ، می‌توان راهنمای فلان اسب‌دوانی از آن بیرون بکشید. زولا خود را مبدع «رمان تجربی» می‌داند.

■ زولا چقدر بر نویسندگان بعد از خودش تاثیر داشته است؟

او تاثیری زیاد بر نویسندگانی مهم داشت. زولا پر جیقوق، تولستوی و به خصوص ماکسیم گورکی تاثیر داشت. نمایشنامه «درامعاق» گورکی اساساً به‌عنوان یک کار اولتراناتورالیست شناخته می‌شود و او به شدت سیاهی است. نویسندگانی چون: ایسنت کرین، جورج کیسک، جورج مور، اکوست استریندرگ، گرهارت هوپتمان، میوباش، فرانک نوریس، جورق کرار، سینکلرلویس، تئودورد رایزر و بسیاری دیگر از نویسندگان تحت تاثیر زولا بوده‌اند.

«پول و زندگی» عنوان رمانی است از امیل‌زولا که به تازگی با ترجمه علی‌اکبر مصعوم‌بیگی در نشر نگاه تجدیدچاپ شده است. زولا در این رمان به روابط بولی و مالی سرمایه‌مالی پرداخته و نقش پول در جامعه سرمایه‌داری را به تصویر کشیده است. زولا که نویسنده‌ای سوسیالیست بوده، برای نوشتن رمان «پول و زندگی» به بازخوانی آثار مارکس پرداخته و در طول این رمان بخشی از ایده‌های مارکس مثل نظریه ارزش و نظریه ازخودبیگانگی دیده می‌شوند. زولا به واسطه توصیف بورس پاریس در سده نوزدهم، به نوعی تصویری از آینده سرمایه‌داری هم به دست داده و ازاین‌حیث این رمان هنوز هم امروزی به نظر می‌آید. به مناسبت چاپ دوم رمان «پول و زندگی» با مصعوم‌بیگی درباره امیل زولا و سبک نویسندگی او، ویژگی‌های ناتورالیسم و تاثیر زولا بر ادبیات و به‌خصوص ادبیات داستانی ایران گفت‌وگو کرده‌ایم. گفت‌وگو همچنین به ارتباط روشنفکری و نویسندگی و ادبیات داستانی امروز ایران هم پرداخته و مصعوم‌بیگی در جایی از این گفت‌وگو، تاکید دارد که ادبیات از کلیت بدنه‌ای که ساختار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی امروز ما را می‌سازد جدا نیست و درباره ادبیات این سال‌های ایران می‌گوید: «رمان امروز، رمانی تک‌خطی است که فرانیست شما را با روایت‌های مختلف درگیر کند. بلکه می‌خواهد با روایی مستقیم شما را به‌دنبال خودش بکشد و هرکدام از این مکحوده شخصی و محلی فراتر نمی‌رود.»

■ شما دو رمان از زولا با نام‌های «شاهکار» و «پول و زندگی» ترجمه کرده‌اید که این دومی به تازگی تجدیدچاپ شده است. چرا سراغ ترجمه زولا و این دو اثر رفتید؟

بله. تاکنون دو اثر زولا را ترجمه می‌کنم متنشر شده ولی کتاب سومی هم از زولا با عنوان «سایه‌های شب» ترجمه کرده‌ام که الان در ارشاد است. من زمانی به سراغ زولا رفتم که او را خوب می‌شناختم و آثار مشهورش مثل «ژرمینال»، «نانا»، «دارایی خانواده روگن»، «آسوموار» و خیلی کارهای دیگرش را خوانده بودم. سال ۸۶ کتابی ترجمه کردم با اسم «زندگی و غیر سازان»، در آنجا به این برخوردم که زولا و سزان که دوستان دوره کودکی هم بودند، در بزرگسالی هرکدام راهی پیش گرفتند و یکی نویسنده شد و دیگری نقاش. زولا این تصور را داشت که سزان نقاشی شکست خورده است و کوشش‌های او برای دریافت طبیعت و ثبت آن در آثارش را یک شکست می‌دانست. به‌همین‌دلیل رمان «اثر» یا «شاهکار» را نوشت که درباره یک نقاش است که تمام تلاشش را می‌کند تا طبیعت را به چنگ آورد و آن را همان‌طور که هست در کارش ثبت کند. ولی در این کار ناکام می‌ماند و سرانجام دست به خودکشی می‌زند و خانواده‌اش را هم نابود می‌کند. آنکارا معلوم است این رمان درباره سزان است؛ سزانی که بعدها ثابت شد یکی از بزرگترین نقاشان سده نوزدهم است و به حرات می‌توان گفت بنیانگذار اکسپرسیونیسم و کوبیسم است. وقتی این کتاب را درباره سزان ترجمه کردم با خودم فکر کردم چه خوب است رمانی را که زولا درباره سزان نوشته پیدا کنم و بخوانم. بعد که خواندم دیدم رمان جذابی است و دنیای هنری پاریس در سده نوزدهم را به طور خوب‌ناخوبی تصویر کرده و از این نظر رمانی پیدا نمی‌شود که به پای کار زولا برسد. زولا به خوبی آن عصر را می‌شناخت. او هم با سال‌ها و نمایشگاه‌های سالانه معروف نقاشی آشنا بود و هم با سال‌های مردود!، یعنی نقاش‌هایی که مورد نظر آکادمیسین‌ها و پیرباتال‌های آکادمی نبودند و مردود شمرده می‌شدند و به سالن راه نمی‌یافتند. او اشراف کاملی به این قضیه داشت و بنابراین رمان او در این زمینه بسیار پرثمر است. از این بابت من جذب زولا شدم و کتاب بعدی‌ای که از او ترجمه کردم همین رمان «پول» بود.

■ شما تاکنون در حوزه‌های مختلفی از علوم‌اجتماعی گرفته تا نقد ادبی و رمان ترجمه کرده‌اید. شاید نقطه پیوند ترجمه‌هایتان را بتوان نقد سرمایه‌داری دانست و به نظرمی‌رسد که رمان «پول و زندگی» را هم برهمین اساس انتخاب کرده‌اید. این طور نیست؟

بله. من به دلیل علایق خودم به زمینه‌های اجتماعی و نگرش اجتماعی‌ایی که ازاین‌حیث به ترجمه او رفتم، زولا روشنفکری متعهد و سوسیالیست بود و به برابری آدم‌ها اعتقاد داشت. او در ماجرای محاکمه دریفوس نشان داد که پیرو راستین فردی مثل ولتر است. روشنفکر متعهدی که فکر نمی‌کند فقط نویسنده است و کارش تنها داستان نوشتن است؛ بلکه فکر می‌کند هم نویسنده است و هم باید به آنچه در اطرافش می‌گذرد حساس باشد. این بود که رمان «پول» را برای ترجمه دست گرفتم؛ رمانی که درباره مسئله بورس، زدوبندها، رونق‌ها و ورشکستگی‌های بورس‌بازی است.

■ زولا به‌عنوان نویسنده‌ای ناتورالیست شناخته می‌شود، به نظرتان مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی زولا چیست؟

زولا در مقدمه رمان «نرز راکن» می‌گوید من ناتورالیست‌ام، اما باید روشن شود که ناتورالیسم چیست؟ ناتورالیست‌ها از دل رئالیسم سربرآورد و تفاوت‌هایی با آن دارد. بینانگذار رئالیسم در رمان‌نویسی را به‌نوعی می‌توان بالزاک دانست و به‌دنبال او استاندال و فلوبر. اما زولا در عصری سربرآورد که عصری خاص است و علم و علم‌زدگی در آن رواج دارد. عصری که داروین ظهور کرد، بیولوژی مسلط است و علم به شدت بر انسان رشد کرده است. در این عصر زولا تحت تاثیر چند گرایش بود: گرایش داروینی، گرایش اگوست‌کنت پوزیتیویست، گرایش کلاد شانسانه کلود برنارد و نگرش علمی- زیستی شیوه‌ای که رمان. نگرش زولا براین‌اساس بر دو پایه محیط و وراثت استوار است و انسان را تحت تاثیر این دو عامل می‌داند. به اعتقاد زولا از دوره پدرامدن رئالیسم به بعد هر نگرشی که انسان را از نظر روحی و مسایل مابعدطبیعی توضیح دهد منسوخ است. زولا و دیگر نویسندگان ناتورالیست- رئالیست معتقد بودند باید چیزی در مورد انسان مخفی نبود و هرآنچه هست باید نشان داده شود. حال اگنه تا قبل از دوره رئالیسم، نویسندگان رمان‌ها را جنبه‌هایی مثل افسانه‌ها و اسطوره‌های مذهبی یا انسان می‌پرداختند که هیچ ربطی به زندگی مادی و واقعی آدم‌ها نداشت. در این حد حال وقتی زولا می‌گوید باید انسان را تشریح کرد و آنچه را هست. خوب یا بد، زشت یا زیبا نشان داد. پس اگر در کار زولا یا پیروان او نوعی رئالیسم عریان، یا به قول خودی جیمز «رئالیسم کثیف» دیده می‌شود بی‌اندیلیل است که این نویسندگان خودشان را ملزم به رعایت اصول و آداب معمول و ملاحظه‌های رایکارانه نمی‌دانند و آنچه را هست به طور وقیق و موشکافانه می‌نویسند. مثلا توصیفی که زولا در «نانا» از اسب‌دوانی به دست داده به دری دقیق است که به قول لوکاچ، می‌توان راهنمای فلان اسب‌دوانی از آن بیرون بکشید. زولا خود را مبدع «رمان تجربی» می‌داند.

■ زولا چقدر بر نویسندگان بعد از خودش تاثیر داشته است؟

او تاثیری زیاد بر نویسندگانی مهم داشت. زولا پر جیقوق، تولستوی و به خصوص ماکسیم گورکی تاثیر داشت. نمایشنامه «درامعاق» گورکی اساساً به‌عنوان یک کار اولتراناتورالیست شناخته می‌شود و او به شدت سیاهی است. نویسندگانی چون: ایسنت کرین، جورج کیسک، جورج مور، اکوست استریندرگ، گرهارت هوپتمان، میوباش، فرانک نوریس، جورق کرار، سینکلرلویس، تئودورد رایزر و بسیاری دیگر از نویسندگان تحت تاثیر زولا بوده‌اند.

هیچ تعارضی بین هنر و اجتماع وجود ندارد

گفت‌وگو با علی‌اکبر معصوم‌بیگی درباره امیل زولا، ارتباط ادبیات و اجتماع و روشنفکری و نویسندگی

تلاش زیادی شده تا نویسندگی از روشنفکری جدا شود

پیام حیدرقزوینی

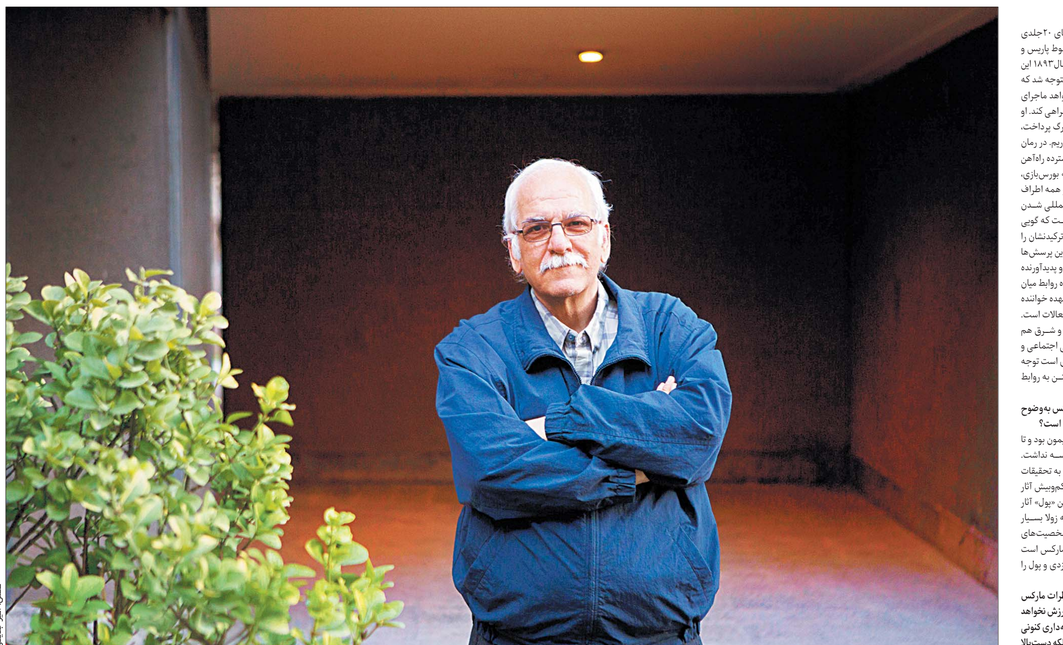

عکس: امیر مجیدی

پول و زندگی
امیل زولا
ترجمه علی‌اکبر معصوم‌بیگی
نشر نگاه

■ رمان «پول» چه جایگاهی بین آثار زولا دارد؟

در سال ۱۸۷۱ زولا شروع به نوشتن سلسله رمان‌های ۲۰جلدی «خانواده روگن ماکار» کرد که این همزمان با سقوط پاریس و سرسپاردن کمون پاریس بود. بعد از ۲۲ سال و در سال ۱۸۹۳ این رمان‌ها به پایان رسیدند. در این ۲۰ سال یک جایی زولا متوجه شد که در حال عقب‌افتادن از تحولات عصر است و اگر بخواهد ماجرای این خانواده را دنبال کند باید با تحولات عصر هم همراهی کند. او در رمان «خوشبختی بانوان» به ظهور فروشگاه‌های بزرگ پرداخت. چیزی که امروز در همین تهران نمونه‌های عینی‌اش را داریم. در رمان «سایه‌های شب» یا «هوای درون»، زولا به شبکه گسترده راه‌آهن در فرانسه و دنیا می‌پردازد. رمان «پول» هم به مساله بورس‌بازی، سفته‌بازی، گسترش سرمایه‌داری، سربرآوردن سرمایه در همه اطراف و اکناف فرانسه و اروپا می‌پردازد و حتی تا حدی به بین‌المللی شدن سرمایه هم توجه دارد. همه این ماجراها به کوپنای است که کوپنی زولا دقیقا در سال ۲۰۰۷ ظهور کرده و حباب‌های مالی و ترکیدنشان را دیده و حالا به نوشتن رمان «پول» پرداخته است. رمان این پرسش‌ها را مطرح می‌کند که پول چه نقشی در زندگی دارد و پدیدآورنده خوشبختی است یا بدبختی؟ تمدن‌ساز است یا نابودکننده روابط میان آدم‌ها؟ در انتها زولا پاسخی نمی‌دهد و قضاوت را به عهده خواننده می‌گذارد. چون روش او کنارایستادن و تماشای فعل‌وانفعالات است. او در این رمان همچنین به قضیه استعمار خاورمیانه و شرق هم توجه داشته است. زولا در این رمان به جنبه‌ای از زندگی اجتماعی و سیاسی فرانسه که مقارن با سربرآوردن غول سرمایه‌داری است توجه دارد. ازاین‌حیث بین آثار زولا اهمیت «پول» در پرداختن به روابط سرمایه‌دارانه در عصر جدید ممتاز است.

■ در این رمان آشنایی زولا با سوسیالیسم و افکار مارکس به‌وضوح دیده می‌شود. آشنایی او با آثار مارکس تا چه حد بوده است؟

مارکسیسم در فرانسه همیشه زیر سایه امثال سن‌سیمون بود. و تا وقتی سن‌سیمون و پیروان بودند مارکس حیاتی در فرانسه نداشت. با وجود این زولا نویسنده خاصی بود که برای هرآثرش به تحقیقات زیادی می‌پرداخت. زولا با افکار مارکس آشنا بود و کوپینش آثار مارکس به دستش رسیده و خوانده بود. اما برای نوشتن «پول» آثار مارکس را بازخوانی کامل کرد. «پول» نشان می‌دهد که زولا بسیار خوب مارکس را می‌شناخته، طوری که در یکی از شخصیت‌های داستان به نام «سیزیسمن»، کسی را می‌بینیم که پیرو مارکس است و طرحی از آینده دارد و می‌گوید ما می‌خواهیم کار مزدی و پول را از بین ببریم.

■ در یکی از دیالوگ‌های سیزیسمن، عینا بخشی از نظرات مارکس را می‌بینیم. او یک‌جا می‌گوید: «هیچ‌چیز جز کار معیار ارزش نخواهد بود. دستمزد طبعا برخواهد افتاد چون در نظام سرمایه‌داری کنونی دستمزدها هرگز معادل درست‌ودقیق کار نیستند. بلکه دست‌بالا لقمه بخورونمیری است که کارگر را زنده نگه می‌دارد.»... در این دیالوگ، هم نظریه ارزش مارکس و تفاوت مزد و ارزش نیروی کار وجود دارد و هم اشاره‌ای به نقش‌رسد و کارا اجتماعی لازم و کارا اضافی در شیوه تولید سرمایه‌داری شده است.

دقیقا همین‌طور است. زولا برای نوشتن این رمان مثل هر اثر دیگرش تحقیق و مطالعه زیادی کرد. او مثل بالزاک با مسایل مالی درتون آشنا نبود و مجبور بود درباره این مساله همه تحقیقاتی انجام دهد و از نزدیک در جریان امور قرار بگیرد. زولا از تحقیقاتش یادداشت‌هایی برمی‌داشت و ضمنا جنان که گفتم برای نوشتن «پول» آثار مارکس را بازخوانی کرد. آشنایی زولا با آثار مارکس بیش از نوشتن این رمان وجود داشت چنانچه در «ژرمینال» هم به بالچک کار و سرمایه پرداخته است. اما در رمان «پول» هم به سرمایه‌داری از وجه بورس‌بازی می‌پردازد و هم به وجه مبارزه با آن - که شاید شخصیت مرکزی این مبارزه همین سیزیسمن باشد.

■ یکی دیگر از ایده‌های مارکس که در رمان «پول» دیده می‌شود، نظریه ازخودبیگانگی و حاکمشدن سرمایه بر سرنوشت انسان است. این دقیقا در رمان دیده می‌شود و حتی از تعبیر «زندگی بردوام» برای گوندرمن که سرمایه‌دار است، استفاده شده. زولا در این رمان تجسم مادی به پول بخشیده و مثلا در تصاویری که از ساختمان بورس به دست داده، به غوغای بورس و آدم‌هایی که از روی پله‌های این ساختمان مثل مورچه درفرت‌وآمدند، اشاره کرده است. نظرتان در این موردچیست؟

زولا وقتی این آدم‌ها را به مورچه تشبیه می‌کند، درواقع آنها را به شکل حیوانات انسان‌نمایی نشان می‌دهد که اسیر دست نیروهایی هستند که با آنها نیکاه‌اند. تفاوتی هیچ‌ها در این رمان دیده نمی‌شود آدم‌ها از پولی که کرده‌اند ناراضی‌اند. اتکار برای پرداخت‌ها در این رمان بالزاک صرفا برای انباشت بیشتر است. اما آیا با این اینات آدم‌ها خوشبخترند؟ می‌شود گفت در سراسر رمان هیچ آدم خوشبختی نداریم نمی‌شود. شاید تنها کسی که روبی به سمت خوشبختی اندک می‌رود، شاید تنها کسی که روبی به سمت خوشبختی است که تمام تلاشش را می‌کند تا طبیعت را به چنگ آورد و آن را همان‌طور که هست در کارش ثبت کند. ولی در این کار ناکام می‌ماند و سرانجام دست به خودکشی می‌زند و خانواده‌اش را هم نابود می‌کند. آنکارا معلوم است این رمان درباره سزان است؛ سزانی که بعدها ثابت شد یکی از بزرگترین نقاشان سده نوزدهم است و به حرات می‌توان گفت بنیانگذار اکسپرسیونیسم و کوبیسم است. وقتی این کتاب را درباره سزان ترجمه کردم با خودم فکر کردم چه خوب است رمانی را که زولا درباره سزان نوشته پیدا کنم و بخوانم. بعد که خواندم دیدم رمان جذابی است و دنیای هنری پاریس در سده نوزدهم را به طور خوب‌ناخوبی تصویر کرده و از این نظر رمانی پیدا نمی‌شود که به پای کار زولا برسد. زولا به خوبی آن عصر را می‌شناخت. او هم با سال‌ها و نمایشگاه‌های سالانه معروف نقاشی آشنا بود و هم با سال‌های مردود!، یعنی نقاش‌هایی که مورد نظر آکادمیسین‌ها و پیرباتال‌های آکادمی نبودند و مردود شمرده می‌شدند و به سالن راه نمی‌یافتند. او اشراف کاملی به این قضیه داشت و بنابراین رمان او در این زمینه بسیار پرثمر است. از این بابت من جذب زولا شدم و کتاب بعدی‌ای که از او ترجمه کردم همین رمان «پول» بود.

■ زولا در کنار ترجمه آثار زولا است. آیا زولا از شیفتگان زولا بوده‌اید؟

زولا در فرانسه یک نویسنده بود که در دوره‌ای که همه نویسندگان بزرگ و بنام در فرانسه زندگی می‌کردند، زولا در توصیفات خود همین سبب تصویرهای بسیار قوی و بی‌نهایت موفق آورده است. هیچ خواننده‌ای توصیفات او از معدن‌ها، بازارها، مراکز بورس، نمایش‌خانه‌ها، میدان‌های کارزار، میدان‌های اسب‌دوانی و مانند آنها را از یاد نمی‌برد. چارچوب بیرونی زندگی مردن چه‌ها همیشه‌گاه با این‌همه جلا و به‌سوهای تاثیر حد خیال‌انگیز ترسیم شده است. اما این‌همه قطعه به چارچوب بیرونی محدود می‌شود. بسیر صحنه‌های سیاربزرگ که در جلوی آن، انسان‌های کوچک و اتفاقی در فرق‌وآمدند و زندگی خویش را سپری می‌کنند. که فلسفه‌ای که به‌این‌ترتیب زولا در این رمان بلحاظ تصویری که به‌دست داده می‌شود. همچنین این رمان بلحاظ تصویری که ایاز پاریس غیر قابل توزندم می‌دهد نیز خازاهمیت است؛ شهری با فضایی تیره که در لایه‌های زیرینش هیولای سرمایه بر شهر و آدم‌هایش مسلط است. در جایی از رمان «پول و زندگی»، توصیف زولا از ساختمان بورس خواندنی است: «سکارت درواقع هرگز بورس را از چنین منظر غریبی، از چشم‌اندازی عجیبی، با چهار شیروانی نشیب‌دار و رویین بام آن‌که کسترنی فبق‌العاده یافته بود و با جنگلی از لوله‌ها و تنوشه‌ها سبح سبح شده بود ندیده بود. میل‌های بزرگی برای استمتار کوچه‌های کوبیکری که آسمان را تهدید کند راست برخاسته بودند. و خود عمارت جز مکعبی از سنگ نبود که با ستون‌هایی در اطراف همین رکدار بود. مکعبی برهنه و زشت تا نه‌رنگ خاکستری جرکین که پرچمی زنده و پاره بر بالای آن در اهتزاز بود. اما پیش از هر چیز دیگر پله‌ها و ستون‌بدها او را به تعجب انداخت: پله‌هایی پوشیده از موج‌های ساده، ارخماهی از موج‌های درحال غلیان. همه نگران و بی‌تاب. در حالتی از جنبش و هیاهوی شکفت‌آور که از چنین ارتعاشی نمی‌شد از آن سردرآورد تا بیینید چه واکنشی نشان می‌دهند. زولا می‌گوید کار شما نبت واکنش‌های شیمیایی است و حتی قضاوت نیست. البته ساده‌انگارانه است اگر بگویم هیچ قضاوتی در کار نیست. برداشت ناتورالیسم چپ با ناتورالیسم راست کاملا فرق دارد. طبیعی است که زولا هم به‌عنوان نویسنده چپ از این قاعده مستثنا نیست. البته زولا را می‌توان یک سرنویسنده چپ دانست. چون تا پیش از نویسنده چپی بود ندارد که زولا شباهتی به او داشته باشد. هرچند استاندارل انقلاب فرانسه بود و گرایش‌های چپ داشت اما زولا آشکارا چپ است. حتی می‌توان گفت بزرگترین رمان کارگری قرن نوزدهم را زولا با نوشتن «ژرمینال» خلق می‌کند و بزرگترین رمان کارگری قرن بیستم را زولا تورگنیف شنیده. اما الان دقیقا نمی‌توانم درباره آشنایی زولا با داستایفسکی چیزی بگویم و به رابطه این دو پرداخته نشده است. اما به طور قطع رمان فرانسوی به شدت تحت‌تاثیر رمان روسی است.

■ از ویژگی‌های زبانی رمان «پول» یکی تفاوت لحن شخصیت‌های مختلف رمان است و دیگری به کاربردن اصطلاحات و تعابیر عامیانه و محاوره‌ای زیاد به خصوص در دیالوگ‌ها. شما براساس چه معیارهایی با این ویژگی‌های متن روبه‌رو می‌شود؟

هر ترجمه گزارشی است از زبانی به زبان دیگر. طبیعی است شما تا حد امکان سعی می‌کنید از چیزی که به ترجمه رنگ ملی و داخلی بدهید خودداری کنید. ولی چون ترجمه را در درجه اول معادل زبانی رمان امروز زمانی تک‌خطی است که قرار نیست شما را با روایت‌های مختلف درگیر کند بلکه می‌خواهد با روایتی مستقیم شما را به‌دنبال خودش بکشد و هرگز هم از یک محدوده شخصی و محلی فراتر نمی‌رود.

■ چرا این انتقاد در ادبیات این سال‌ها مد افتاده است؟

آنچه از درحال‌حاضر در داستان‌نویسی فارسی یا حتی در شعر فارسی اتفاق افتاده نمی‌توان جدا از کلیت بدنه‌ای دانست که ساختار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ما را شکل می‌دهد. اتفاقی در ایجاد افتاد و به واسطه آن نسلی سربرآورد که وارث چیزی بود که خودش در آن شرکت یا نقش اساسی نداشت. این وضعیت تشنجی را بدید آورد و بازتاب این تشنج در فضای ادبی و روشنفکری هم دیده می‌شود. بعد از نسلی که مهم‌ترین ویژگی‌اش آرمان‌گرایی بود، نسل بعدی تبدیل به نسلی شد که خیلی ریشه خودش را در زمین نمی‌دید و خود را متعهد به گذشته نمی‌دانست. انکار گسستی نسلی و گسستی تاریخی پیش آمده بود. گسستی که به‌صورت شکافی بزرگ بین نسل آرمان‌خواه گذشته و نسل سرگردان بعدی بروز کرد. نسلی که آرمان‌خواه نیست و بیشتر مشغول زندگی شخصی‌اش است و فاقد هر نوع کانون و مرکزی است و دایم به او القا کرده‌اند که «جمع» از بالبعده و نگذاشته زندگی کنی. شاید حالا هم باید دوره‌ای از شرایط اجتماعی و اقتصادی و نیز شرایط فکری‌ای که آن نسل سرگردان را به وجود آورد بگذرد تا به تدریج نسلی سربرآورد که طور دیگری فکر کند. طوری که حتی اگر می‌خواهد فرم‌های جدید هم بیافریند، باور داشته باشد که آفرینش فرم با نشستن و مراقبه گرفتن بر روی تخم‌های فرم درست نمی‌شود. فرم‌های شاخص و ارزنده در کار نویسندگان بزرگ و امثال پروست و جویس و زولا و بالزاک و دیگران، به گونه تاریخ ادبیات حاصل درگیرشدن نویسنده‌ها با مسایل واقعی هر عصر و حساسیت مضدوشان به شرایط اطرافشان بوده است. حالا این شرایط هرچه می‌خواهد باشد. نویسنده بودن داشتن حساسیت و درگیر شدن با مسایل حساس زمانه‌اش حقیقتا مانداگر نیست. شاید باید نسلی بگذرد تا آثاری بدیدآید که به‌نوعی حدیث نفس یک نسل سرگردانی باشد که تمام قطب‌نماهای فکری‌اش را از دست داده است. برعکس نسل قبلی که می‌دانست چه می‌خواست. نسلی که ما در آن می‌زیستیم است. ارزش‌های تحلیل‌رایانه‌ای وجود دارد که به زودی حاکمیت می‌یابد. فضای تحت حاکمیت تحلیل نمی‌تواند در معرض مقیاس‌های نقله‌بردار بی‌تفاوت قرار بگیرد. در ارزش‌های پوزیتیو زندگی‌ای جریان دارد که با وجود جانب‌داری از تخیل وجود دارد و در حمایت از خویش نگاه می‌دارد. در قلمروی تخیلات بازی دیدی درون و برون عادلانه نیست. حال آنکه در این صفحات کمتر از فضای خصمانه سخن به میان می‌آید. فضای تنو و مبارزه را نمی‌توان در کتاب‌هایی بررسی کرد که موضوع آن مکاشفه روح و تخیلات باشد. در حال حاضر باید جلیات جناب را در نظر بگیریم. یا درنظرگرفتن جلیات خیلی‌زود روشن می‌شود که جاذبه و دافعه تجارب مداوتی نیستند بلکه تنها عبارتانی هستند. وقتی الکتریسیته یا مغناطیسم را بررسی می‌کنیم، به طور متقارن از جاذبه و دافعه سخن می‌گوییم. تنها نکته مورد نیاز تجربه علامت چرو مقابله است. اما تخیلات به خوبی خود را ابعادهای کامل با حتی عقلانی قطع مطابقت نمی‌دهند. تنها نکته بی‌وقفه خلاق‌بودارای حدود و بدخیل درآمده است.

قصه مقدمه‌نمای

«سایه‌های نور» عنوان کتابی است از همایون عالمی درباره معماری ایران که از طرف انتشارات روشنگران منتشر شده است. کتاب چنانکه از عنوان فرعی آن برمی‌آید مربوط است بر «سیر تحول زیبایی در معماری ایران». مولف در مقدمه کتاب توضیح می‌دهد که این کتاب درباره «شاکله‌ذهنی» است که معماری هر شیوه ساختمانی در ایران را به وضوح بیان می‌کند. شیوه‌های مختلفی که نمایشگر تغییرات عمیق فرهنگی در این سرزمین هستند.» مولف در مقدمه درباره معماری کاشی و شیوه پرداختنش به این موضوع می‌نویسد: «آنچه می‌خواهم بگویم، معماری و زیبایی ایرانی، به زبانی ساده و داستانی است. قصه نقد معماری است. قصه تلاش دائم مردم این مرزوبوم جهت دستیابی به زیبایی است. زیبایی چه درونی و چه بیرونی متراوف با فرهنگ جامعه است. پس صحبت از معماری خودبه‌خود ما را به سوی بحث از فرهنگ آن جامعه می‌کشاند. قصه بعدی محکزدن عنصری براساس مفاهیم مشترک. اما در معماری ایران هنوز این مفاهیم مشترک دقیق روشن نشده است. پس سعی من در این مقوله بیشتر تعیین و درک آن بود که فراه است و اجتماع فراهای دیگر و حتی دقیق و نیوندهای بزرگ این عنصر مثل مترک و فوتنتس نام بردند به تعهد در آثار آنها اشاره‌ای نشده است. حتی نویسنده‌های مثل یوسای راستگرا کاملا متعهد است و حالا البته تعهدش به آن طرف است. اما اثری از او ایدا نمی‌کنید که فقط رنگ شخصی داشته باشد و گرفتار بازی‌های فرم باشد. این نویسندگان تا مغز استخوان متعهدند و حتی به نسبت به اطرافشان حساسیت دارند اما عیبِ اشاره‌ای به این وجه آنها نمی‌شود. این نویسندگان با اندازه‌ی و برابری و بالاتر از اینها به این حساسیت متعهدند به به زیبایی‌برستی صرف فکر نمی‌کنند چرا که زیبایی‌پرستی صرف، یکی از وجوه دستکاری فاشیسم است. حال آنکه بزرگترین رمان‌های ما را نویسندگانی خلق کرده‌اند که نسبت به جامعه‌شان حساسیت داشته. بزرگترین نویسندگان و شاعران ما ک